ظرفیت راهبردی اتحاد جهان اسلام



قدرت ملت‌ها فقط به توان نظامی و اقتصادی آنها وابسته نیست؛ انسجام و اراده مشترک نیز می‌تواند معادلات قدرت را تغییر دهد.

تحولات ماه‌های اخیر در مناسبات ایران و آمریکا، بار دیگر یکی از واقعیت‌های مهم سیاست بین‌الملل را آشکار کرده است: قدرت نظامی، اقتصادی و رسانه‌ای یک کشور، لزوماً به معنای توانایی آن برای تحمیل اراده خود بر ملت‌های دیگر نیست. تجربه رویارویی آمریکا با جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد که مؤلفه‌هایی مانند انسجام ملی، مقاومت اجتماعی، استقلال سیاسی و برخورداری از اراده جمعی، می‌توانند محاسبات قدرت‌های بزرگ را با چالش مواجه کنند.

اهمیت این مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که پیامدهای تقابل با ایران را در سیاست داخلی آمریکا نیز بررسی کنیم. طولانی شدن درگیری، افزایش هزینه‌های اقتصادی، نگرانی از قیمت انرژی و نارضایتی بخش قابل توجهی از افکار عمومی آمریکا، جنگ را از یک موضوع صرفاً خارجی به مسئله‌ای داخلی و انتخاباتی تبدیل کرده است. اکنون دولت آمریکا ناگزیر است علاوه بر محاسبات نظامی، هزینه‌های اقتصادی و سیاسی ادامه تقابل را نیز در نظر بگیرد. این وضعیت نشان می‌دهد که مواجهه با کشوری برخوردار از اراده سیاسی مستقل و پشتوانه اجتماعی، حتی برای قدرتی در مقیاس آمریکا نیز می‌تواند

هزینه‌زا و دشوار باشد.

البته نباید این واقعیت را صرفاً در چارچوب توان نظامی یا اقتصادی تحلیل کرد. یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های قدرت ایران، ظرفیت حفظ انسجام در شرایط فشار و تهدید است. هنگامی که یک ملت در برابر تهدید خارجی، اختلافات داخلی را در اولویت دوم قرار می‌دهد و بر سر اصولی مانند استقلال، تمامیت ارضی و دفاع از منافع ملی به موضعی مشترک می‌رسد، قدرتی فراتر از مجموع توانایی‌های مادی خود تولید می‌کند. به تعبیر قرآنی، این همان ضرورت تبدیل شدن به «ید واحده» و پرهیز از تفرقه‌ای است که توان جمعی را فرسوده می‌کند.

اما مسئله اساسی این است که چرا چنین ظرفیتی نباید در سطح جهان اسلام نیز شکل بگیرد؟

جهان اسلام از نظر جمعیت، موقعیت جغرافیایی، منابع انرژی، ظرفیت‌های اقتصادی، میراث تمدنی و برخورداری از موقعیت راهبردی در جغرافیای بین‌المللی، از مؤلفه‌های مهم قدرت برخوردار است. با این حال، این ظرفیت عظیم به دلیل اختلافات سیاسی، منازعات فرقه‌ای، رقابت‌های دولت‌ها و مداخلات قدرت‌های خارجی، هنوز به یک قدرت هماهنگ و اثرگذار در نظام بین‌الملل تبدیل نشده است. در واقع، مسئله جهان اسلام فقدان منابع قدرت نیست؛ مسئله اصلی، فقدان سازوکار مؤثر برای تجمیع و به‌کارگیری این منابع در مسیر منافع مشترک امت اسلامی است.

تجربه تقابل ایران و آمریکا می‌تواند از این منظر برای جهان اسلام واجد یک درس راهبردی باشد: قدرت‌های بزرگ زمانی با محدودیت جدی مواجه می‌شوند که با مجموعه‌ای برخورد کنند که از انسجام، اراده مشترک و ظرفیت هماهنگ برخوردار است. اگر انسجام ملی در ایران توانسته است محاسبات یک قدرت جهانی را با چالش مواجه کند، اتحاد واقعی کشورهای اسلامی می‌تواند معادلات قدرت را در مقیاسی به‌مراتب گسترده‌تر تغییر دهد.

البته وحدت جهان اسلام به معنای یکسان‌سازی نظام‌های سیاسی، حذف تفاوت‌های مذهبی یا نادیده گرفتن اختلافات تاریخی نیست. چنین برداشتی نه واقع‌بینانه است و نه با تنوع موجود در جهان اسلام سازگاری دارد. آنچه ضرورت دارد، شکل‌گیری توافقی راهبردی بر محور منافع مشترک، استقلال سیاسی، امنیت جمعی، حمایت از ملت‌های تحت ستم، مقابله با اشغالگری و جلوگیری از تبدیل اختلافات مذهبی به ابزار سلطه قدرت‌های خارجی است.

در این میان، تقریب مذاهب اسلامی می‌تواند یکی از مهم‌ترین زیرساخت‌های فکری و اجتماعی این همگرایی باشد. تقریب صرفاً گفت‌وگویی میان عالمان مذاهب یا تلاشی برای کاهش اختلافات کلامی و فقهی نیست؛ بلکه در سطحی کلان‌تر، ظرفیت ایجاد اعتماد متقابل، تقویت همبستگی اجتماعی و فراهم کردن زمینه همکاری ملت‌ها و دولت‌های اسلامی را دارد. بدون چنین پشتوانه‌ای، اتحاد سیاسی نیز در برابر بحران‌ها و اختلافات آسیب‌پذیر خواهد بود.

جهان اسلام برای تبدیل شدن به یک قدرت جهانی، به سازوکاری فراتر از بیانیه‌های مشترک و نشست‌های تشریفاتی نیاز دارد؛ سازوکاری که همکاری اقتصادی، هماهنگی سیاسی، امنیت جمعی، ارتباطات علمی و فرهنگی و مقابله با اسلام‌هراسی را در بر گیرد. چنین اتحادی باید بتواند منافع مشترک مسلمانان را به برنامه‌های عملی و تعهدات متقابل تبدیل کند.

امروز مسئله فلسطین، امنیت منطقه‌ای، استقلال کشورهای اسلامی و مقابله با مداخلات خارجی، فرصت‌هایی برای بازتعریف این همکاری فراهم کرده‌اند. هیچ‌یک از این مسائل را نمی‌توان صرفاً با توان یک کشور یا از طریق اقدامات پراکنده حل‌وفصل کرد. هنگامی که ظرفیت‌های جهان اسلام در یک چارچوب مشترک قرار گیرد، نه‌تنها امکان دفاع مؤثرتر از منافع مسلمانان فراهم می‌شود، بلکه کشورهای اسلامی می‌توانند در تعیین قواعد و جهت‌گیری‌های نظام بین‌الملل نیز نقش‌آفرینی کنند.

در نهایت، تجربه ایران یک پیام فراتر از مرزهای ملی دارد: اراده جمعی و انسجام، قدرتی است که نمی‌توان آن را صرفاً با محاسبات تسلیحاتی و اقتصادی سنجید. اگر وحدت و همبستگی بتواند در مقیاس ملی، قدرت‌های بزرگ را در تحقق اهدافشان ناکام بگذارد، در مقیاس امت اسلامی ظرفیت آن را دارد که جهان اسلام را از موقعیت تأثیرپذیری از معادلات جهانی به جایگاه یکی از بازیگران اصلی و قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل ارتقا دهد.

مسئله امروز جهان اسلام کمبود قدرت نیست؛ پراکندگی قدرت است. آنچه می‌تواند این ظرفیت پراکنده را به اقتدار جهانی تبدیل کند، عبور از اختلافات فرساینده و تحقق وحدتی آگاهانه، پایدار و مبتنی بر منافع مشترک است.